نازخاتون

ضمیمه دخترانه قدس | شماره ۵۰۹

www.qudsonline.ir

چهارشنبه ۳ آبان ۱۳۹۶ | ۵ صفر ۱۴۳۹| ۲۵اکتبر ۲۰۱۷

نگاهی به قوانین بعضی از دانشگاه‌های جهان در مورد لباس و آرایش

موی بلند، ناخون دراز واه، واه، واه

۲

در داستان غرق شویم

دوچرخه قرمز

۴

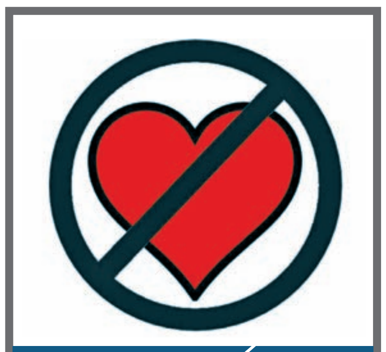

کاملاً دخترانه

الهام صالح

۴

تصویرساز: مجید خسروانجم

آشنایی با مهارت‌های کار گروهی

دارودسته مریم گلی

۲و۳

نگاهی به صنعت مد و تب آن بین دختران

متهم یا مُدل؟!

فاطمه نیک | آدم بعضی وقت‌ها توی اخبار چیزهایی می‌شنود که مو به تنش راست می‌شود. شکر خدا که همیشه هم پای شبکه‌های اجتماعی به‌خصوص اینستاگرام در میان است. اصلاً شرایط یک‌جوری شده که مامان ما نه‌تنها همه گوشی‌ها را جمع کرده بلکه سپرده هر وقت اینستا خبر سروکله‌اش توی محله یا دوروبر بچه‌ها پیدایش شد، خبرش کنند تا با دمپایی ابری به خدمتش برسد؛ البته بنده خدا تقصیری هم ندارد، چون چپ می‌روی راست می‌آیی هی می‌شنوی اینستا این‌جوری دختران ایرانی را اغفال کرد یا اینستا آن‌طوری دختران ایرانی را به دام کشید. نمونه‌اش هم خبرهای جدیدی است که از اغفال دختران ایرانی به نام صنعت مدلینگ در رسانه‌ها پخش شده است و همه از پشت پرده مدل‌های اینستاگرامی می‌گویند. اگر می‌خواهید بهتر از ماجرا سردربیاورید در این گزارش با ما همراه باشید.

آگهی‌هایی که دروغ می‌گویند

متأسفانه ما جوان‌های این دوره و زمانه زیادی پیگیر هستیم و با ورود هر سوژه جدید فوری بهش می‌چسبیم و دنبالش می‌کنیم و دست‌بردار نیستیم. حالا ماجرای مد و مدلینگ در ایران است. تا همین ۱۰ سال پیش هرکسی برای انتخاب و خرید لباس به خودش متکی بود و خبری از مدل‌های آن‌چنانی نبود. نهایتش فروشنده توی فروشگاه لباس قایمکی یک ژورنال خارجی را زیرمیزی به شما نشان می‌داد تا به اصطلاح تن‌پوش لباس را ببینید و بتوانید سریع‌تر تصمیم بگیرید. حالا وضعیت طوری شده که از در و دیوار شهر مدل می‌ریزد و از بین دوست و آشنایی که دارید کسانی هستند که در صنعت مدل فعال شده‌اند. کار آن‌قدر شور شده که از بچه دوساله تا پیرمرد هفتادساله تصور می‌کنند می‌توانند وارد صنعت مد شده و معروف شوند. در این میان کم نیستند تبلیغات مؤسسه‌های بی‌ریشه و بی‌اساسی که توی فضای مجازی و شبکه‌های اجتماعی دست‌به‌دست شده و با پیشنهاد دستمزدهای آن‌چنانی به این فضا جو بیشتری می‌دهند. متأسفانه بیشتر این مؤسسه‌ها به خاطر نوپا بودن صنعت مد در ایران و محدودیت‌های قانونی که وجود دارد، بیشتر زیرزمینی هستند و خدا می‌داند پشت این تبلیغات چه نقشه‌های شومی دارند.

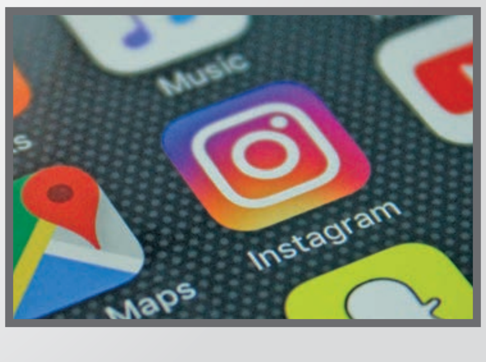

آواز دهل شنیدن از دور خوش است

در تعاریف رسمی درباره مدلینگ می‌گویند: «مدلینگ ابزاری است که به وسیله آن برندها و شرکت‌های تولیدی به کمک افرادی که به آن‌ها مدل گفته می‌شود، کالای خود را به معرض نمایش می‌گذارند.» از شرایط مدلینگ هم نکات جالبی چون فرمول‌های سفت و سخت قد و وزن به چشم می‌خورند، اما همه این‌ها در حد تئوری هستند و در دنیای واقعی اوضاع جور دیگری است. متأسفانه آن‌چه این روزها ما از آن به عنوان مدلینگ در ایران یاد می‌کنیم، تفاوت معناداری با تعاریف جهانی آن دارد. به گفته کارشناسان، صنعت مد شبکه گسترده‌ای از برندها و فعالان عرصه طراحی لباس و پارچه است که سازوکاری به‌شدت حرفه‌ای دارد. سازوکاری که یقیناً با شرکت در یک دوره ساختگی چندماهه شکل نگرفته و در کنار آموزش صحیح نیازمند ساختارهای اجتماعی، اقتصادی و حتی سیاسی زیادی است. علاوه بر همه این حرف‌ها، در کشورهای دیگر هم صنعت مد با وجود غوغاهایی که دارد شغل درست‌وحسابی‌ای نیست و نود و نه درصد فعالان در این حوزه در شرایط سخت و گاه غیرانسانی به سر می‌برند.

مدل‌هایی که دروغی هستند

این روزها صفحات فضای مجازی پر شده از تصویر دختران و پسرانی که با ظاهرهای آن‌چنانی به خود لقب «مدل» داده‌اند. آن‌ها مدعی هستند که در صنعت مد ایران، سری توی سرها درآورده‌اند و مشهور هستند. در حالی که هیچ‌چیز به‌جز چند عکس معمولی که با فتوشاپ درست شده در دست ندارند. نه دوره ویژه‌ای دیده‌اند و نه حتی اندام و چهره مناسب این کار را دارند. ظاهراً اوضاع برای مدل‌های پسر ایرانی به علت قانونی بودن فعالیتشان، تا اندازه‌ای بهتر است. حتی افرادی هستند که درآمد خوبی دارند و توانسته‌اند با نشان دادن ویژگی‌هایشان در عرصه‌های بین‌المللی هم وارد شوند، اما آن‌طور که فعالان رسمی عرصه مد در ایران ادعا می‌کنند بیشتر خانم‌هایی که در صفحات مجازی ادعای کار مدلینگ را دارند، متأسفانه دروغ می‌گویند. به گفته آن‌ها اساساً در ایران هیچ‌کس نمی‌تواند به صورت قانونی و بدون حجاب کار مدلینگ کند و بیشتر این دخترخانم‌ها با پوشیدن لباس‌های یک برند خاص، خودشان سراغ عکاس‌ها رفته و برای هر شات پول پرداخت می‌کنند و بعد عکسشان را به‌دروغ به نام آن برندها منتشر می‌کنند تا این‌جوری معروف شده و لایک جمع کنند.

یه قرون بده آش، به همین هوا باش

درست است که شرایط غیرانسانی در این صنعت داد بسیاری از فعالان اجتماعی را درآورده و حتی دولت‌ها را مجبور به تعیین قانون‌های جدید کرده است، اما هم‌چنان در همه دنیا دخترانی هستند که از کودکی آرزو دارند وارد صنعت مد شده و به عنوان مدل فعالیت کنند. شهرت و دیده شدن به همراه سروکار داشتن با برندهای آن‌چنانی و لباس‌های باشکوه و شوهای پرسروصدا عواملی هستند که دخترخانم‌ها را وسوسه می‌کند تا برای رسیدن به این شرایط رؤیاپردازی کنند؛ رؤیایی که در بیشتر مواقع پوچ از کار درمی‌آیند. شاید ما نتوانیم آن‌چه را که در آن طرف آب‌ها می‌گذرد، قضاوت کنیم، اما آن‌چه در کشورمان رخ می‌دهد بیشتر شبیه کابوسی ترسناک است تا رؤیایی زیبا! به گفته فعالان رسمی حوزه صنعت مد در ایران که تعداد مؤسساتشان به انگشتان یک دست هم نمی‌رسد، اوضاع مد در ایران زیاد جالب نیست. بیشتر افرادی که در این زمینه کار می‌کنند نه‌تنها پولی دستشان را نمی‌گیرد بلکه هیچ‌وقت نمی‌توانند شرایط استاندارد این حرفه را تجربه کنند و معمولاً در دام گروه‌های زیرزمینی افتاده و در نهایت کارشان به انتشار عکس‌های بدون حجاب به همراه آرایش‌های زیاد و تیپ‌های نادرست در شبکه‌های مجازی یا مزون‌ها و آرایشگاه‌ها می‌کشد.

کارتان به جاهای باریک می‌کشد

متأسفانه این عکس‌های دروغین و آن‌چنانی می‌تواند کار شما را به جاهای باریک بکشاند. آن‌طور که در رسانه‌ها آمده است این روزها به‌جز آگهی‌هایی که به دروغ ادعای آموزش و جذب مدل را دارند، گروه‌های خلافکاری هم هستند که در فضای مجازی به دنبال طعمه می‌گردند و معمولاً طعمه‌هایشان را یا از بین دختران ساده‌دلی که برای آگهی‌ها و به امید مدل شدن و شهرت به مؤسسه‌های زیرزمینی مراجعه می‌کنند یا از بین همین عکس‌های منتشرشده در فضای مجازی پیدا می‌کنند. خبرهای متعددی که از قاچاق دختران و هم‌چنین فعالیت باندهای خلاف تبهکاری منتشر می‌شود نشان‌دهنده این موضوع است که این روزها ما دخترخانم‌ها با سهل‌انگاری می‌توانیم به‌سادگی در دام افتاده و کارمان به جاهای باریک و باندهای خلاف بکشد و به جای رفتن روی استیج شوهای مد، سر از زندان دربیاوریم.

> آن‌طور که کارشناسان می‌گویند تنها سادگی دخترخانم‌ها نیست که کار دستشان می‌دهد بلکه نبود مدلینگ حرفه‌ای زیر نظارت نهادهای رسمی هم به این ماجرا دامن زده است.

می‌توانیم جریان‌ساز باشیم

آن‌طور که کارشناسان می‌گویند تنها سادگی دخترخانم‌ها نیست که کار دستشان می‌دهد بلکه نبود مدلینگ حرفه‌ای زیر نظارت نهادهای رسمی هم به این ماجرا دامن زده است. به اعتقاد کارشناسان، مدلینگ اسلامی در حال حاضر در دنیای مد راه خود را باز کرده است. کشور ما با وجود جوان‌های باانگیزه و مستعدی که دارد می‌تواند به‌خوبی وارد این حرفه شده و خودی نشان دهد و حتی از کشورهایی مانند ترکیه هم جلو بزند. این‌طوری هم استعدادهایی که در این زمینه داریم سروسامان می‌گیرد و دست سودجویان جمع می‌شود و هم صنعت پوشاک داخل رونق می‌گیرد. بدون‌شک فایده این کار بسیار بیشتر از آسیب‌هایش است و اگر به‌درستی نظارت شود نه‌تنها آسیبی نخواهد داشت بلکه موجب رشد و نوآوری در حوزه مدل و لباس اسلامی می‌شود و زنان و دختران ما به جای این‌که لباس‌های تایلندی، چینی یا ترکی بپوشند لباس‌های ایرانی ـ اسلامی خواهند پوشید.

نگاهی به قوانین بعضی از دانشگاه‌های جهان در مورد لباس و آرایش

موی بلند، ناخون دراز
واه، واه، واه

احتمالاً شما هم تصویر ناظم چینی را توی شبکه‌های مجازی دیدید که با چکش به جان موبایل دانش‌آموزان افتاده بود تا بهشان یادآوری کند که بردن موبایل به مدرسه ممنوع است. شاید در حال حاضر توی مملکت ما از این خبرها نباشد، اما این‌جور هنرنمایی‌های ناظم‌ها زمانی در کشور ما هم باب بود. نمونه‌اش چهارراه‌هایی که جنابان ناظم روی کله پسرهای نامنظم و گیس بلند درست می‌کردند تا درس عبرتی بشود برای همه دانش‌آموزانی که مقررات مدرسه در مورد ظاهر و نحوه پوشش را رعایت نمی‌کردند؛ البته هنوز هم توی کشور ما و هم در بیشتر نقاط دنیا مدرسه‌ها و مراکز آموزشی حتی دانشگاه‌ها قوانینی در مورد نوع پوشش دارند. بله، درست شنیدید دانشگاه‌ها هم گاه مقررات سفت و سختی در مورد پوشش دارند و متأسفیم که اعلام کنیم که اگر قصد ادامه تحصیل دارید مجبورید حالاحالاها به ساز مراکز آموزشی لباس بپوشید. بماند که به قول جنابان ناظم مدرسه خونه خاله نیست و معلوم است که شما نمی‌توانید با لباس آلا پلنگی و موهای عج‌وجق و زلمبو و زیمبو پشت نیمکت‌های درس بنشینید؛ البته هستند افرادی توی دنیا که مثل دانش‌آموزان این قوانین را دوست ندارند، اما دانشگاه‌ها تأکید دارند که نوع پوشش با اعتبار دانشگاه در ارتباط است و عدم رعایت این قوانین باعث انحراف ذهن دانشجویان از هدف اصلی حضور آن‌ها در مرکز آموزشی علمی می‌شود. آن‌ها در دفاع از قوانینشان فهرست بلندبالایی از دلایل کاهش میزان حواس‌پرتی در دانشجویان، افزایش تمرکز و توجه به مسائل مهم‌تر آموزشی و تحصیلی، ایجاد جو مناسب برای حضور در دانشگاه، محافظت از شأن، اعتبار و خوش‌نامی مراکز تحصیلی و دانشگاهی، از بین بردن نشانه‌های ظاهری اختلاف طبقاتی میان دانشجویان و ایجاد هویتی به نام دانشجو در ورودی‌های جدید ردیف کرده‌اند. خوب است بدانید که قوانین پوشش در دانشگاه‌های جهان دختر و پسر ندارد و برای همه به صورت یکسان اجرا می‌شوند و همه دانشجویان باید آن‌ها را رعایت کنند.

از سوهان ناخن تا زدن عطر

چشمانتان را ببندید و ورودی دانشگاه را نگاه کنید که مأمور نگهبانی یکی‌یکی با خط‌کشی مخصوص، ناخن دانشجوها را اندازه می‌زند و یکی هم آن‌ها را بو کرده و بعد اجازه ورود می‌دهد. حتماً خنده‌تان می‌گیرد و می‌گویید این دیگه چه‌جورشه؟! این جور بیشتر دانشگاه‌های دنیاست. دانشگاه‌هایی که اتفاقاً در کشورهای مدعی دموکراسی و آزادی اداره می‌شوند، ولی می‌گویند هرجایی قانون خودش را دارد و این حرف‌ها ربطی به آزادی‌های فردی و این سوسول‌بازی‌ها ندارد. اگر نگاهی به مقررات بعضی از معروف‌ترین دانشگاه‌های دنیا بیندازید متوجه نکات جالب و گاهی خنده‌دار می‌شوید. ظاهراً بزرگ‌ترهایی که این قوانین را فهرست کرده‌اند افراد زیاد باریک‌بینی هستند، چون تقریباً هیچ نکته‌ای را فراموش نکرده‌اند و حتی در مورد استفاده از زیورآلات هم نظر داده و قانون گذاشته‌اند. قوانین پوشش در همه جای دنیا شامل جواهرآلات، لباس‌های خاص مثل شلوار جین و تاپ، نوع پارچه و بافت و رنگ لباس و میزان گشادی آن، نوع کفش، آرایش موها و میزان بلندی آن‌ها، آرایش و بلندی ناخن‌ها و استفاده از عطر می‌شود.

جالب این‌که مدافعان این قوانین به‌جز حفظ شأن محیط درسی و کمک به کیفیت آموزش پای کنترل بیماری‌ها را هم به میان کشیده‌اند. همه این قوانین در وب‌سایت این دانشگاه‌ها برای اطلاع دانشجویان گذاشته شده و اگر دانشجویی از زیرشان در برود، حالش را می‌کنند توی قوطی! گاهی پای تعهد کتبی هم به میان می‌آید، حتی ممکن است والدینشان را بخواهند تا بچه‌هایشان را ادب کنند.

حالا این قوانین چی هست؟

آن‌طور که رسانه‌ها می‌گویند در دانشگاه ایالتی آرکانزاس آمریکا، استفاده از لباس‌های کوتاه، سوراخ‌دار، خمره‌ای و بدن‌نما ممنوع است، موها هم باید تمیز و مرتب باشند. خبری هم از سبیل چخماقی نیست و دانشجو باید سبیل‌هایش را کوتاه نگه دارد و هیچ نوع سبک مو از مدل رونالدویی تا دیوید بهکامی نداریم و استفاده از زیورآلات هم تعطیل است. دانشگاه ویرجینیای جنوبی آمریکا باید در تمام مدت حضور در دانشگاه جوری لباس بپوشند که نشان‌دهنده عزت‌نفس آن‌ها و احترام به دانشگاه باشد. پوشیدن یک پیراهن دکمه‌دار که داخل شلوار است یا یک پلیور با شلوار راحتی مناسب الزامی است، این یعنی که آن‌جا جین ممنوع است. پوشیدن جوراب هم به همراه کفش ضرورت دارد و نمی‌توانید مثل این پسر سوسول‌ها با کتانی و صندل و بدون جوراب در دانشگاه ول بچرخید. جالب این‌که امور اداری باید تشخیص بدهد لباس شما در شأن دانشگاه هست یا نه؟! انگلیسی‌ها در دانشگاه آکسفورد که تقریباً مثل سال اول ابتدایی رفتار می‌کنند و دانشجویان باید لباس مصوب دانشگاه را بپوشند. لباس زنان هم نباید پشت‌باز یا بدون آستین، تنگ یا کوتاه باشد. جالب این‌که انگلیسی‌ها برای ریش هم قانون دارند و بالا بردن خط ریش، گذاشتن ریش‌بزی و خالکوبی برای دانشجویان پسر غیرمجاز است. در کالج برات ترکیه لباس‌ها نباید بیش از حد تنگ یا گشاد باشند و درضمن نباید در مورد لباس‌هایتان هنری‌بازی در بیاورید، پوشیدن تیشرت و دامن‌های تزئین‌شده با دکمه، ربان و هرجور تزئین دیگر روی لباس غیرمجاز است و یقه پیراهن دانشجویان باید بسته و مرتب باشد. در مورد زیورآلات هم فقط یک ساعت می‌توانید ببندید و دخترخانم‌ها هم فقط می‌توانند یک جفت گوشواره گوششان کنند. در دانشگاه ایالتی فلوریدای آمریکا شلوارهای کشی به استثنای یونیفرم ورزشی دانشگاه ایالت فلوریدا قابل قبول نبوده، شلوارها، دامن‌ها و پیراهن‌های دختران دانشجو یکرنگ و یکدست باشد. دانشگاهی در فیلیپین استفاده از رنگ موهای زننده، خالکوبی و سوراخ کردن اعضای صورت ممنوع است. در دانشگاه دولتی فلوریدا کفش‌هایی با پاشنه‌هایی که ارتفاعی بیش از دو اینچ دارند برای دخترخانم‌ها ممنوع است. در دانشگاه کنت انگلستان از پوشیدن لباس مذهبی و فرهنگی برای مثال یقه‌های مذهبی، حجاب و روسری از طرف دانشگاه استقبال می‌شود.

#عجبا

خبرفوری

بازیگوشی ممنوع!

فقط توی مدرسه نیست که قانون و انضباط را باید رعایت کنید و بازیگوشی تعطیل است، ظاهراً توی دنیا مؤسسه‌هایی هستند که خیلی دوست دارند مثل مدرسه‌ها باشند و عین ناظم‌ها از بازیگوشی خوششان نمی‌آید. نمونه‌اش سازمان سیای آمریکا که سگ تحت تعلیمی را به خاطر بازیگوشی اخراج کرد. ظاهراً جناب سگ به جای تمرکز روی درس‌هایش، مدام با بغل‌دستی‌اش بازی می‌کرده و در نهایت از مرکز آموزشی بیرونش کرده‌اند.

۱ جعبه بزرگ شلوغ

وقتی قرار می‌شود هرکدام ما چیزی با خودمان سر کلاس ببریم تا معرف شخصیتمان باشد و درباره‌اش به دیگران توضیح بدهیم من یکی که حسابی دلم می‌خواست از زیر کار دربروم، اما مشق‌های مدرسه مثل بالا آمدن خورشید هستند، هرچقدر هم شب کشش بدهد بالاخره خانم معلم مثل خورشید سر می‌رسد و روسیاهی‌اش مثل شب می‌ماند برای شما! به همین خاطر محض این‌که توی کلاس دست‌خالی نباشم می‌نشینم حسابی به این موضوع فکر می‌کنم که چه چیزی می‌تواند نشان‌دهنده شخصیت من باشد. مامان می‌گوید: «به نظر من دفتر یادداشت‌هایت نشان‌دهنده شخصیت توست.» با این‌که خیلی با حرفش مخالف نیستم، اما می‌گویم: «اصلاً حرفش را هم نزن، این دفتر بیشتر از این‌ها خصوصی است و نمی‌توانم درباره‌اش به معلم تازه‌وارد و بچه‌ها توضیح بدهم. ناسلامتی قدیم‌ها دفترهای خاطراتشان را هفت‌تا صندوقخانه مخفی می‌کردند.» بابا می‌گوید: «هرکدام از کاردستی‌هایی که درست کردم یا لباس‌هایی که در تابستان دوخته‌ام می‌توانند قسمتی از شخصیت مرا نشان دهند و ادامه می‌دهد مثلاً همین شال‌گردن نارنجی که می‌اندازی، خیلی مخصوص به خودت است و به نظرم می‌تواند قسمتی از تو را که حسابی شاد و گرم است، منعکس کند.» لبخند می‌زنم و می‌گویم: «ممنونم، ولی شک ندارم که همه بچه‌ها چیزهای خفنی می‌آورند، من اصلا دلم نمی‌خواهد با چهارتا کاردستی ساده جلویشان کم بیاورم.» بابا شانه‌ای بالا می‌اندازد و می‌گوید: «خود دانی!»

> تقریباً بچه‌ها از گوشی پزشکی تا سنگ‌های توی بیابان را برای معرفی خودشان آورده‌اند. حتی یکی از بچه‌ها عکس «سازی» را که می‌نوازد آورده و می‌گوید که این ساز بخش مهمی از شخصیت اوست

ایده خانم‌جان

خانم‌جان همان‌طور که میله‌های بافتنی را توی دستش جابه‌
کسی از من می‌خواست چیزی که معرف شخصیتم باشد نشا
می‌بردم.» می‌خندم و می‌گویم: «خانم‌جان ایده‌تان خیلی بامز
ندارم.» خانم‌جان می‌گوید: «من به تو چه‌کار داشتم وروجک؟
توی دستم نگه می‌دارم و می‌گویم: «پاک گیج شده‌ام. انگار توی
مامان می‌خندد و می‌گوید: «خب یک قوطی خالی ببر مدر
سرم است.» بابا و خانم‌جان به‌سختی سعی می‌کنند، نخندن
شده و می‌گویم: «ممنون واقعاً! اصلا کمک نخواستم.» بابا ک
پشتیبانی کند، می‌گوید: «اتفاقاً کله مریم‌گلی یک جعبه پر
کنم الان کمی درهم‌برهم شده کافی است مرتبش کند، آن
جواب درست هم می‌رسد.» این را که می‌شنوم مثل دانشم
چیزی توی مخم جرقه می‌زند.

۳ همشاگردی‌های معرکه من

بالاخره روز موعود فرا می‌رسد و من دوباره مجبورم در ردیف اول بنشینم و منتظر آمدن معلم هنر باشم. زینب از پشت‌سرم می‌گوید: «مطمئنی که همان‌جا خوب است؟ می‌توانی جایت را با من عوض کنی!» سری تکان داده و می‌گویم: «ایراد ندارد، یک کاریش می‌کنم.» معلم هنر با لباس عجیبی وارد می‌شود. از آن‌جایی که کمی خیاطی می‌دانم، می‌توانم تشخیص بدهم که مانتوی خانم معلم چیزی توی مایه‌های لباس‌های چهل‌تکه است؛ یعنی هر تکه پارچه لباس، طرح مجزایی دارد. خانم معلم سلامی کرده و وسط کلاس می‌ایستد. چند نفر از بچه‌ها به لباس جدید خانم معلم می‌خندند، اما خانم معلم اصلاً خم به ابرو نمی‌آورد و بعد هم بدون معطلی می‌گوید: «چون قرار بود امروز خودمان را برای همدیگر تعریف کنیم من لباسی پوشیدم که تکه‌هایش به تعداد شماست و هر تکه‌اش معرف قسمتی از شخصیت من است.» و بعد هم می‌پرسد: «برای ارائه تکلیف اول چه کسی داوطلب می‌شود؟»

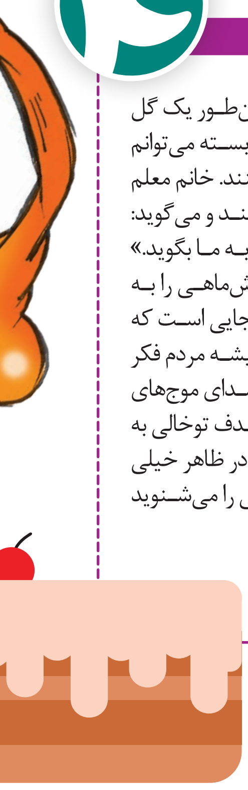

۴ گوش‌ماهی‌های قدرتمند

همان‌طور که همه می‌دانید هر کلاسی یک خودشیرین و همین‌طور یک گل سرسبد دارد. کلاس ما هم از این قاعده مستثنا نیست و من چشم‌بسته می‌توانم حدس بزنم هردوی این دو نفر، اول از همه دستشان را بلند می‌کنند. خانم معلم لبخند می‌زند، اما در کمال تعجب اشاره‌ای به آخر کلاس می‌کند و می‌گوید: «فکر کنم «نجلا» زودتر از همه دوست دارد در مورد خودش به ما بگوید.» نجلا با خودش گوش‌ماهی بزرگی به کلاس آورده است. او گوش‌ماهی را به همه ما نشان می‌دهد و می‌گوید: «این گوش‌ماهی نشان‌دهنده جایی است که من از آن‌جا آمده‌ام، اما خصوصیت دیگری هم دارد. از قدیم همیشه مردم فکر می‌کردند اگر گوش‌ماهی را روی گوش‌شان بگذارند، می‌توانند صدای موج‌های دریا را بشنوند. در حالی که توی نگاه اول این گوش‌ماهی یک صدف توخالی به نظر می‌رسد. من هم دقیقاً مثل این گوش‌ماهی هستم. شاید در ظاهر خیلی مهم نباشم، اما اگر به‌دقت به من گوش بدهید صدای امواجی را می‌شنوید که حسابی قدرتمند هستند و می‌خواهند به ساحل موفقیت برسند.» خانم معلم نجلا را تشویق می‌کند و می‌گوید: «خیلی خوش‌ذوق هستی.»

۸ چادر مادربزرگ

بعد از نجلا، زینب داوطلب می‌شود. او با خودش چادرنمازی آورده است. زینب چادرنماز را به همه نشان می‌دهد و می‌گوید که این چادرنماز مادربزرگش است؛ البته مادربزرگ زینب الان زنده نیست و این چادر یادگاری‌ای است که به زینب رسیده است و توضیح می‌دهد: «شاید این چادر کهنه و قدیمی باشد، اما با خودش کلی خاطره دارد.» ظاهراً مادربزرگ زینب با این چادر در تظاهرات زیادی شرکت کرده و جالب این‌که زمان شهادت دایی زینب با همین چادر برای تشییع رفته است. زینب می‌گوید: «دوست دارد وقتی پیر شد چنین چادر باارزشی برای نوه‌اش به ارث بگذارد.» همه از حرف‌های زینب احساساتی می‌شوند.

> مسئولیت‌پذیری و پاسخگویی از صفات
> مهم کار گروهی است. در کارهای
> گروهی وظایف بین اعضای گروه تقسیم
> می‌شود. برای رسیدن به موفقیت
> گروهی، بسیار مهم است که هریک
> از اعضای گروه با قبول پاسخگویی و
> مسئولیت‌پذیری، وظایف خود را به‌موقع
> انجام دهند

اگر به خاطر داشته باشید، هفته گذشته قرار شد هر کدام از ما سر کلاس هنر چیزی با خود ببریم تا به کمک آن بتوانیم خودمان را توصیف کنیم. راستش را بخواهید من یکی که حاضر بودم گیر چندصدتا مسئله سخت ریاضی بیفتم، اما دم به تله معلم هنر جدید ندهم؛ البته دوست جدیدم «زینب» اصلاً با من موافق نیست و می گوید: «این ایده خیلی هم می تواند جذاب باشد.»

آشنایی با مهارت‌های کار گروهی

دارودسته مریم گلی

فاطمه سامانی| اگر به خاطر داشته باشید، هفته گذشته قرار شد هرکدام از ما سر کلاس هنر چیزی با خود ببریم تا به کمک آن بتوانیم خودمان را توصیف کنیم. راستش را بخواهید من یکی که حاضر بودم گیر چندصدتا مسئله سخت ریاضی بیفتم، اما دم به تله معلم هنر جدید ندهم؛ البته دوست جدیدم «زینب» اصلاً با من موافق نیست و می‌گوید: «این ایده خیلی هم می‌تواند جذاب باشد.» در هر حال شما چه توی دسته من باشید و چه در گروه زینب، می‌توانید یادداشت‌های امروز مریم گلی را درباره اتفاقات مدرسه دنبال کنید و ببینید معلم هنر چه خواب تازه‌ای برایمان دیده است.

تصویرساز: زهره اقطابی

۶ خانواده، معرف شخصیت

به نظرم بچه‌ها همه امروز سنگ‌تمام گذاشته‌اند. «حسنا»، یکی دیگر از بچه‌های کلاس است. او با خودش عکس دوچرخه‌اش را آورده است و می‌گوید که او برای یاد گرفتن دوچرخه‌سواری خیلی زحمت کشیده است و دوست دارد وقتی بزرگ شد بتواند با دوچرخه همه ایران را دور بزند. وقتی خانم معلم می‌پرسد: «چرا او می‌خواهد دور ایران بگردد؟» حسنا می‌گوید که به نظر او کشورش از همه بهتر معرف شخصیت اوست. یکی دیگر از دخترها با خودش عکس خانواده‌اش را آورده است. یاد ایده خانم‌جان می‌افتم. او می‌گوید: «خانواده او معرف شخصیتش هستند و اضافه می‌کند که در آینده دوست دارد مثل مادرش، یک مامان درست‌وحسابی شود.» چندتا از بچه‌ها به حرفش می‌خندند، اما خانم معلم طرفش را می‌گیرد و می‌گوید: «خیلی هم ایده‌اش جالب است و او دختر مهربانی است.»

خانم معلم توضیح می دهد که مهارت کار تیمی به معنای توانایی همکاری مؤثر با دیگران برای رسیدن به هدفی مشترک است. این جور وقت ها مهم نیست که چه مقام یا استعدادی داریم، مهم این است که همه کنار هم برای رسیدن به هدفی مشترک فعالیت کنیم

۸ قرار است گروه‌دار بشویم

بعد از این‌که همه صحبت می‌کنند، خانم معلم از بچه‌ها تشکر می‌کند و می‌گوید: «حالا حس می‌کنم همه شما را بهتر می‌شناسم و شما هم با یکدیگر بیشتر آشنا شده‌اید.» او ادامه می‌دهد: «احتمالاً این اولین و آخرین کار انفرادی‌تان در کلاس هنر بود و از شما می‌خواهم به دلخواه خودتان به چند گروه تقسیم شوید.» همه بچه‌ها به همدیگر نگاه می‌کنند و متعجب هستند. یکی می‌پرسد: «خانم مگر این‌جا کلاس ورزش است؟!» خانم معلم هنر می‌گوید: «نه جانم، اما فقط توی ورزش نیست که ما برای رسیدن به موفقیت تیم لازم داریم. در بیشتر کارها با کار تیمی بهتر و زودتر به نتیجه می‌رسیم. در ضمن مهارت کار تیمی چیزی است که در آینده در هر شغلی که باشید، حسابی به کارتان می‌آید.»

۱۱ به حرف هم گوش بدهیم

فایده کار گروهی این است که اعضای گروه می‌توانند با هم گفت‌وگو کنند و ایده و برنامه‌هایشان را با هم به اشتراک بگذارند و با هم‌فکری همدیگر راه‌حل‌های مناسبی برای مشکلات پیدا کنند. لابد فکر می‌کنید که در این مرحله لازم است خوب حرف بزنید. باید بگویم در اشتباه هستید. مهارتی که در این مرحله خیلی مهم است مهارت گوش دادن به یکدیگر است. با گوش دادن به یکدیگر بهتر حرف‌های هم را می‌فهمیم و می‌توانیم با درک بهتر، برای رسیدن به ایده‌ها بهتر تلاش کنیم.

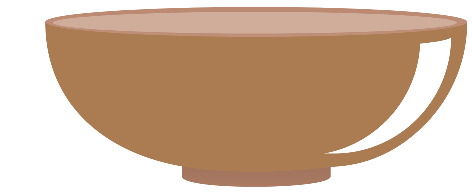

این یک کیک ساده نیست. در واقع ظاهر ساده ای دارد، اما اگر چند لحظه صبر کنید خودش را به شما نشان می دهد

موفقیت تیم مهم [...]ت، مهم این است [...]راد تیم هم در شرایطی [...]بگیرند که نسبت به گذشته [...]تر شده و رشد کرده [...]

۱۲ بتوانید خوب و قابل فهم حرف بزنید

بعد لازم است بتوانید خوب حرف بزنید و روی دیگران تأثیر بگذارید. این‌جوری دیگران را تشویق می‌کنید که به حرف‌های شما بهتر گوش داده و دلایلتان را بشنوند و با ایده‌هایتان موافقت کنند.

۲

[...]جا می‌کند می‌گوید: «اگر [...]ن دهم، عکس بچه‌هایم را [...]ه است، ولی من که بچه [...] خودم را گفتم.» سرم را [...] مخم هیچی نیست.» [...]رسه و بگو این [...]د. من شاکی [...]ه می‌خواهد [...] است. فکر [...]وقت به [...]ندها

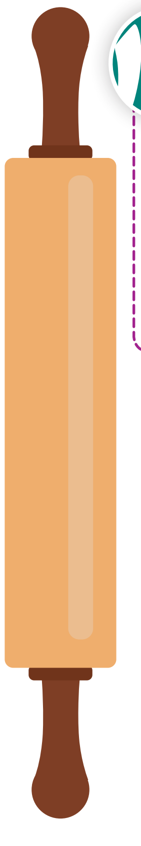

۱۳ مسئولیت‌پذیر و پاسخگو باشید

مسئولیت‌پذیری و پاسخگویی از صفات مهم کار گروهی است. در کارهای گروهی وظایف بین اعضای گروه تقسیم می‌شود. برای رسیدن به موفقیت گروهی، بسیار مهم است که هریک از اعضای گروه با قبول پاسخگویی و مسئولیت‌پذیری، وظایف خود را به‌موقع انجام دهند. مهارت مسئولیت‌پذیری یعنی شما به‌خوبی بدانید چه وظیفه‌ای دارید، آن را سروقت انجام دهید و مسئولیت همه اشتباهات‌تان را بپذیرید.

۱۴ همکاری کنید

همکاری، مهارتی عمومی است که میزان مشارکت در گروه را بالا می‌برد. این حرف یعنی این‌که شما در همه مراحل همراه گروه باشید و با فعالیت و همراهی کمک کنید تا کار گروهی زودتر به نتیجه برسد. این‌طوری عضو مفیدی هم خواهید شد و همه شما را دوست خواهند داشت. در یک تیم، همه به کمک هم نیاز دارند. به‌خصوص زمانی که یکی از اعضا مشکلی داشته باشد و نتواند مسئولیتش را به‌خوبی انجام دهد. کمک به یکدیگر صمیمیت را در گروه بالا می‌برد.

۱۵ به یکدیگر احترام بگذارید

در یک گروه هر عضو باید به دیگر اعضا احترام بگذارد. نباید فکر کنید که از دیگران بهتر هستید یا این‌که خودتان را دست‌بالا گرفته و دیگران را دست‌کم بگیرید. کمک کردن و احترام گذاشتن به یکدیگر بزرگ‌ترین انگیزه برای انجام کارها و رسیدن به اهداف مشترک است.

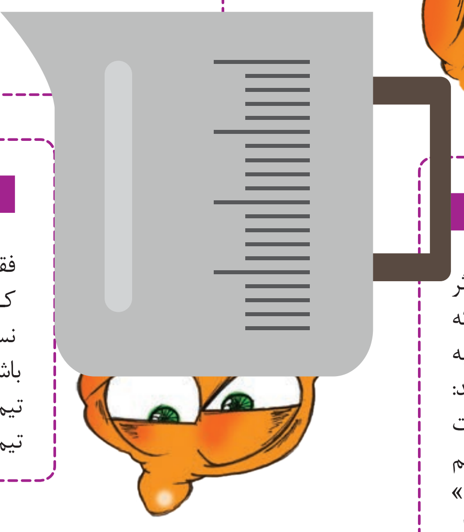

۹ مهارت کار تیمی چیست؟

خانم معلم توضیح می‌دهد که مهارت کار تیمی به معنای توانایی همکاری مؤثر با دیگران برای رسیدن به هدفی مشترک است. این‌جور وقت‌ها مهم نیست که چه مقام یا استعدادی داریم، مهم این است که همه کنار هم برای رسیدن به هدفی مشترک فعالیت کنیم. خانم که نگاه کنجکاو بچه‌ها را می‌بینند ادامه می‌دهد: «وقتی از گروه کاری یا تیم حرف می‌زنیم منظورمان کسانی است که اطلاعات و مهارت‌های مختلف را با هم به اشتراک می‌گذارند و در تصمیم‌گیری‌ها با هم هستند و هریک می‌کوشند کمک کنند تا دیگری وظایف خود را بهتر انجام دهد.» بعد هم پای تخته رفته و می‌گوید: «من چندتا از مهارت‌هایی را که برای تشکیل گروه لازم دارید این‌جا می‌نویسم و درباره‌اش با هم گپ می‌زنیم، شاید شما هم بتوانید به این فهرست مواردی را اضافه کنید.»

۷ ما جادویی هستیم

دیگر نوبت به من رسیده است. تقریباً بچه‌ها از گوشی پزشکی تا سنگ‌های توی بیابان را برای معرفی خودشان آورده‌اند. حتی یکی از بچه‌ها عکس «سازی» را که می‌نوازد آورده و می‌گوید که این ساز بخش مهمی از شخصیت اوست. من حسابی دستپاچه شده‌ام، اما بالاخره مجبور می‌شوم دستم را رو کنم. من هم کیکی را که با خود آورده بودم نشان می‌دهم. همه بچه‌ها با تعجب به کیک ساده‌ای که آورده‌ام نگاه می‌کنند. به خانم معلم و بچه‌ها توضیح می‌دهم که من در خانه شیرینی می‌پزم. خانم معلم می‌گوید: «خیلی کار خوبی است.» می‌شنوم که خودشیرین کلاس می‌گوید: «یک کیک ساده، حداقل تزئینش می‌کردی!» می‌گویم: «این یک کیک ساده نیست. در واقع ظاهر ساده‌ای دارد، اما اگر چند لحظه صبر کنید خودش را به شما نشان می‌دهد.» بعد با چاقویی که آورده‌ام کیک را برش می‌زنم و کلی اسمارتیز و شکلات و چیزهای دیگر از داخل کیک بیرون می‌ریزند. بچه‌ها از داخل نیمکت‌هایشان بلند می‌شوند که داخل کیک مرا ببینند. زینب برای این‌که تشویق کند می‌گوید: «وای تو یک کیک جادویی آوردی؟» لبخند می‌زنم و می‌گویم: «این کیک در ظاهر ساده است، اما داخلش کلی چیزهای مختلف با طعم‌های متفاوت وجود دارد. درست مثل خود من! من هم درون پری دارم. هنوز تصمیم نگرفته‌ام کدام ویژگی‌ام را برجسته کنم، اما مطمئنم روزی موفق می‌شوم که وجه برجسته خودم را پیدا کنم؛ البته این را هم می‌خواستم بگویم که هیچ‌وقت از روی ظاهر چیزی نمی‌شود آن را قضاوت کرد و درون هر چیزی مهم‌تر است.» خانم معلم هنر برایم دست می‌زند و می‌گوید: «آفرین! تو خیلی خلاق هستی.»

۱۶ به رشد خودتان و دیگران کمک کنید

فقط موفقیت تیم مهم نیست، مهم این است که افراد تیم هم در شرایطی قرار بگیرند که نسبت به گذشته قوی‌تر شده و رشد کرده باشند. این‌جوری انگیزه بچه‌ها برای ماندن در تیم بیشتر می‌شود، چون می‌بینند با بودن در تیم فرد موفق‌تری شده‌اند.

۱۰ کار گروهی چه مهارت‌هایی لازم دارد؟

خانم معلم توضیح می‌دهد که یک تیم خوب همین‌جوری درست نمی‌شود و موفقیت تیم خیلی به توانایی‌های اعضای آن تیم بستگی دارد، بعد هم اضافه می‌کند: «این حرف به این معنی نیست که اگر همه شاگرد اول‌ها را در یک تیم جمع کنید آن تیم موفق است بلکه مهارت کار تیمی متفاوت است و لازم است ما آن‌ها را یاد گرفته و برای موفق شدن تیم‌مان تقویتشان کنیم.» اما آن مهارت‌ها چه هستند؟ با هم چند نمونه از آن‌ها را می‌خوانیم:

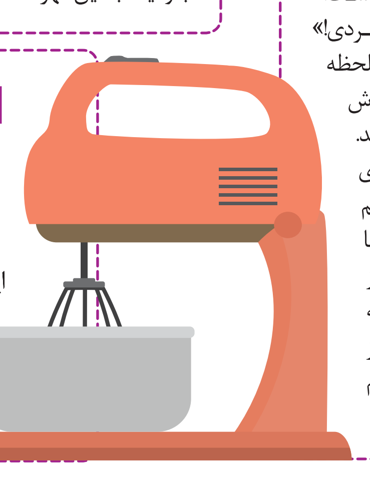

۸ خودخواهی را کنار بگذارید

وقتی در یک تیم هستید دیگر نمی‌توانید فقط به خودتان فکر کنید و باید خودخواهی‌ها را کنار بگذارید. با یک اتفاق کوچک، سریع عصبانی نشوید و حواستان باشد جلوی حس حسادت‌تان را بگیرید. بهتر است دنبال درگیری و مخالفت با اعضای تیم نباشید؛ البته شما باید خیلی صریح و رک نظرها و پیشنهادهای خود را با هم‌گروهی‌هایتان در میان بگذارید.

همکاری، مهارتی عمومی است که میزان مشارکت در گروه را بالا می برد. این حرف یعنی این که شما در همه مراحل همراه گروه باشید و با فعالیت و همراهی کمک کنید تا کار گروهی زودتر به نتیجه برسد

۱ با دیگران ارتباط برقرار کنید

توانایی ارتباط با سایر اعضای گروه خیلی مهم است وگرنه احساس تنهایی می‌کنید و فکر می‌کنید برای وجودتان اعضای گروه مهم نیست. باید یاد بگیرید که چگونه به دیگران نزدیک شوید.

نذر کبوتران

با ذوق وشوق آمده‌ام حضرت رئوف
فکری به حال رنگ سیاه پرم کنی
زشتم قبول؛ بچه آهو که نیستم
باید نگاه معجزه بر جوهرم کنی

باید تو را به پهلوی زهرا قسم دهم
تا عاقبت به‌خیرترین نوکرم کنی
مادر سپرده است به دست شما مرا
گفته فقط شما ببری کربلا مرا

وحید قاسمی

نما هشت

بانوی کار و زندگی

دستانت عطر محبت می‌دهد بانوی کار و تلاش و زندگی / عکس‌ها؛ برداشت انگور از باغستان‌های روستای سولار شهرضا

یادداشت

الهام صالح

کاملاً دخترانه

بچه که بودم، چیزهایی را نمی‌فهمیدم؛ یعنی خیلی چیزها را نمی‌فهمیدم، درست مثل همه بچه‌هایی که از کار پدرها و مادرهایشان سر درنمی‌آورند، من هم از کار مامانم سر درنمی‌آوردم. شاید آن وقت‌ها بهم سخت می‌گذشت، اما حالا می‌فهمم که بهترین سال‌های زندگی‌ام را گذراندم. خب، البته اصلاً دوست ندارم به این بهترین سال‌های زندگی برگردم، چون همین سال‌ها بهتر است. شاید بپرسی از چه نظر بهترین سال‌های زندگی‌ات را می‌گذراندی؟ حالا که پس از سال‌ها به آن وقت‌ها فکر می‌کنم، می‌بینم به معنای واقعی کلمه بچگی کردم. در کودکی، بچه بودم و کسی نیازی نمی‌دید زود بزرگ شوم، زود به دنیای زنانگی وارد شوم. بچه که بودم، تا حدود سال‌های دبیرستان با عروسک‌هایم بازی می‌کردم، به جای عروسک‌ها حرف می‌زدم، این عروسک‌ها فقط دختربچه‌هایی شبیه آدمیزاد نبودند، حیوان‌های زیادی داشتم که با آن‌ها هم بازی می‌کردم. مامان همیشه برایم لباس‌های ساده و بچگانه انتخاب می‌کرد. خوب یادم هست در عروسی‌ها با دیدن دخترعمه‌هایم از لباس‌های خودم خجالت می‌کشیدم، من بلوز و دامنی ساده پوشیده بودم، اما آن‌ها پیراهن‌های زنانه. مامان موهایم را ساده شانه می‌زد، اما دخترعمه‌هایم با همان سن کم به آرایشگاه می‌رفتند و موهایشان شینیون می‌شد. حس بدی داشتم، خیلی بد. هنوز هم آن حس در یادم هست.

اما حالا... وقتی به دختربچه‌ها نگاه می‌کنم، به دختربچه‌های یازده، دوازده‌ساله، حسرت می‌خورم. این بچه‌ها خیلی زود وارد دنیای پرزرق و برق می‌شوند؛ درست مثل دخترعمه‌های خودم. نمی‌فهمم آرایش برای دخترهای یازده، دوازده‌ساله چه لزومی دارد... با این چیزها مخالف نیستم، اما به نظرم هر رفتاری، مختص سن خاصی است. شاید تو که این یادداشت را می‌خوانی هم جزو همین گروه از دخترها باشی؛ همین گروهی که خیلی زود آرایش کردن را یاد می‌گیرند، خیلی زود موهایشان را در عروسی‌ها شینیون می‌کنند، خیلی زود به جای لباس‌های ساده دخترانه، لباس‌های زنانه می‌پوشند، اما راستش را بخواهی، این‌ها چندان جالب نیست. از فرصتی که برای کودک بودن و سادگی داری، خوب استفاده کن. این سال‌ها دوباره باز نمی‌گردند، اما تا دلت بخواهد وقت داری برای رفتارهای بزرگسالانه. در این سال‌های پیش‌رو، کودک باش و کودکی کن! برای زنانگی وقت زیاد است، خیلی زیاد.

هدهد هشتایی‌ها

در داستان غرق شویم

دوست نوجوان من! هدهد کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان خراسان رضوی با همکاری روزنامه هشت به‌سمت شما پرواز کرده تا شما پرنده‌های شجاع و زیبا را ببرد به کوه قاف. اگر شما هم به هدهد کمک کنید، ما زودتر به آنجا می‌رسیم.
پست الکترونیکی ما: hodhod8@kpf-khr.ir

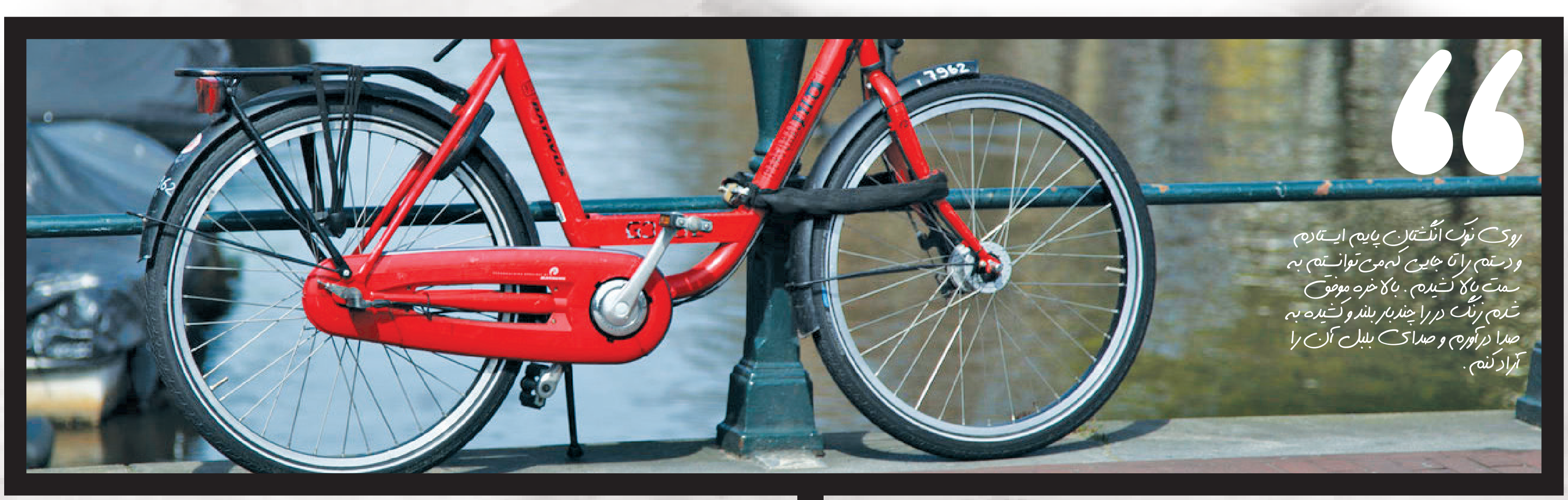

دوچرخه قرمز

روی نوک انگشتان پایم ایستادم و دستم را تا جایی که می‌توانستم به سمت بالا کشیدم. بالاخره موفق شدم زنگ در را چندبار بلند و کشیده به صدا درآورم و صدای بلبل آن را آزاد کنم.
ته دلم هم غرغر می‌کردم که این چه‌جور زنگ گذاشتنی است؟ مجبور بوده این‌قدر آن را بالا بگذارد؟ فکر آدم‌های قدکوتاه را نکرده؟ اصلاً دایی خودش هم که قد بلندی نداشت.
بعد یادم آمد که او هیچ‌وقت مجبور نیست زنگ را بزند.
بعد هم حواسم رفت پی بچه‌هایی که توی کوچه با سروصدا دنبال توپ پلاستیکی چند لایه می‌دویدند و چنان محکم شوت می‌زدند که انگار توی استادیوم بازی می‌کنند و هزاران تماشاچی برایشان سوت و کف می‌زنند.
بعد یاد حرف دایی‌جان افتادم که اگر به این وروجک‌هایی که سر ظهر زنگ می‌زنند و فرار می‌کنند، دستم برسد؟!
بعد حق را دادم به او که زنگ جدید را این‌قدر بالا بگذارد...
خب پس چرا در را باز نمی‌کند؟ همیشه که این وقت روز خانه بود! یعنی دوباره باید امتحان می‌کردم و باز زنگ را..
در باز شد. زن‌دایی چادر گلدارش را روی سرش مرتب و دست خیسش را با گوشه آن خشک کرد و این‌طرف و آن‌طرف کوچه را نگاه کرد.
خودم را جلو انداختم و گفتم: سلام.
خندید و گفت: تویی؟ فکر کردم باز این بچه‌ها بازی‌شان گرفته. شرمنده معطل شدی!
وارد حیاط شدم. بوی قرمه‌سبزی چنان توی حیاط پیچیده بود که ضعف کردم و صدای قار و قور شکمم را به‌وضوح شنیدم. زن‌دایی لبخندی زد.
ماشین لباسشویی گوشه حیاط روشن بود و کنار حوض هم تشت لباس‌های شسته منتظر آب‌کشی بودند.
صدای گریه امیرعلی بلند شد. زن‌دایی تندی دوید سمت اتاق و بعد از چند لحظه بچه به بغل آمد توی حیاط.
-امیرحسین جان قربانت! چند لحظه این بچه رو بگیر تا من نهار دایی‌ات را آماده کنم.
دستم را جلو بردم. نگاهم به لباس‌های تمیز امیرعلی و سیاهی دستم که افتاد، گفتم: چند لحظه صبر کنید.
دستم را زیر شیر آب گرفتم و با کمی پودر رختشویی روغن سیاه ماسیده روی آن را شستم.
بابا که توی آن تصادف ما را تنها گذاشت من ماندم و مادر و لیلا. مامان خیاط ماهری بود و مشتری زیاد داشت، اما غرورم اجازه نمی‌داد که دست جلوی او دراز کنم و پول توجیبی بگیرم.
بابا که بود اوضاع فرق می‌کرد. هر روز غروب که به خانه می‌رسید و سر و صورتش را می‌شست و چایی تازه‌دم را می‌خورد، همه پولی را که آن روز از صبح با عوض کردن دنده یک و دو و سه پشت فرمان تاکسی کاسب شده بود می‌ریخت جلوی خودش و بعد سهم من و لیلا و حتی مامان را می‌داد.
سهم من دو برابر خواهرم بود و هر روز بسته به مقدار دخل آن روز بابا، مقدارش فرق داشت. هر وقت هم لیلا اعتراض می‌کرد، بابا می‌گفت: امیرحسین مرد خانه است. از تو بزرگ‌تر است و باید کمک دست مامان باشد وقتی من نیستم. مرد باید دست به جیب باشد. تازه قرار بود من با پس‌انداز پول توجیبی‌ام دوچرخه بخرم. بس که عاشق دوچرخه‌سواری بودم. بس که انتظار می‌کشیدم عصرهای جمعه برویم خانه دایی‌جان و دوچرخه‌اش را بردارم و توی کوچه تندتند پا بزنم و باد بپیچد توی موهایم و کیف کنم. حالا دوست نداشتم با پانزده سال سن از مادرم خرجی بگیرم. همین بود که از دایی‌جان خواستم مرا به شاگردی قبول کند.
هرچند درباره مکانیکی و تعمیر ماشین هیچی نمی‌دانستم، دایی‌جان قبول کرد و از اول تابستان شدم شاگرد او.
مامان مخالف بود. می‌گفت: «مردم چه می‌گویند؟ جواب فامیل بابایت را چی بدهم؟ نمی‌گویند عرضه نداشت بچه‌هایش را به سرانجام برساند؟ نمی‌گویند نتوانست خرجی بچه‌هایش را دربیاورد؟ نمی‌گویند پسرش را فرستاده کارگری؟» بعد کلی التماس و درخواست، قبول کرد فقط تابستان. آن هم برای این‌که حرفه‌ای یاد گرفته باشم. مدرسه‌ها که شروع شد باید به درس و مشقم برسم. امیرعلی توی بغلم بی‌تابی می‌کرد. دستم داشت درد می‌گرفت که زن‌دایی آمد و قابلمه‌ای را که توی دستمال پیچیده بود داد دستم و بچه را گرفت.
-مواظب باش نسوزی.
خداحافظی کردم و قابلمه را بستم به ترک دوچرخه و سوار شدم.
پول توجیبی‌ام بعد سه سال شده بود اندازه خرید دوچرخه دنده‌ای. از همان مدلی که چندبار با بابا پشت شیشه مغازه دیده بودم و برق و رنگ قرمزش بدجوری چشمم را گرفته بود.
ولی هرچقدر حساب‌وکتاب کردم دیدم بعد بابا خودخواهی است که بخواهم همه پول‌هایم را بدهم و برای خودم دوچرخه بخرم؛ آن هم وقتی چرخ خیاطی مامان که قرار بود چرخ زندگی را بچرخاند، خراب شده بود و هی نخ پاره می‌کرد و مشتری‌ها می‌ماندند معطل و مامان حرص می‌خورد که سفارش مردم مانده روی دستم.
خیلی کیف داشت وقتی من و لیلا چرخ خیاطی جدید را که خیلی هم سنگین بود، به‌سختی توی اتاق کار مامان گذاشتیم و او را با چشم‌بسته بردیم تا پشت میز.
برق چشم مامان با دیدن چرخ خیاطی جدید درست مثل چشم‌های خودم بود بعد دیدن آن دوچرخه قرمز.
تندتند رکاب می‌زدم تا خودم را به تعمیرگاه دایی جان برسانم تا قرمه سبزی‌ای که بویش دیوانه‌ام کرده بود سرد نشود و از دهن نیفتد. باد توی موهایم می‌پیچید. دوچرخه دایی‌جان دنده‌ای نیست، قرمز هم نیست، اما سوارش که می‌شوم لذت می‌برم که مرد خانه‌ام، که دستم به جیبم می‌رود، که مامان به من افتخار می‌کند.

زهره اکبرآبادی
مربی کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان نیشابور.

من اگه چایی‌ام می‌شدم ملت با آب کرفس آرامش می‌گرفتن.
شاعر تنها

بابام زنگ زده می‌گه: دلستر بخر.
می‌گم: چه طعمی؟
می‌گه: هر طعمی که دوست داری، فقط لیمویی باشه!
خوشمزه خان

از افتخاراتم اینه که هیچ‌وقت با طناب کسی تو چاه نرفتم؛ همیشه فقط با طناب خودم رفتم.
اصولاً من به استفاده از وسایل شخصی معتقدم.
آقای همساده

اینایی که می‌گن نصف شب نباید غذا خورد اشتباه می‌کنن.
اگه نباید، پس چرا یخچال چراغ داره؟
خپل خان

می‌دونید چرا رشد ناخن از مو بیشتره؟
خودمم نمی‌دونم!
تا ندونستی‌های دیگر خدا نگهدار.
فیلسوف بعد از این

پرداخت اینترنتی خیلی خوبه و راحته، فقط مشکلش اینه که باید پول تو حساب باشه.
خسیس خان

شوهرخاله‌ام پزشک متخصصه. بهش می‌گم کم‌خوابی دارم چی کار کنم، می‌گه بخواب. این تحصیلات واقعاً چه دانش‌های شگرفی رو به آدم اضافه می‌کنه.
فیلسوف بعد از این
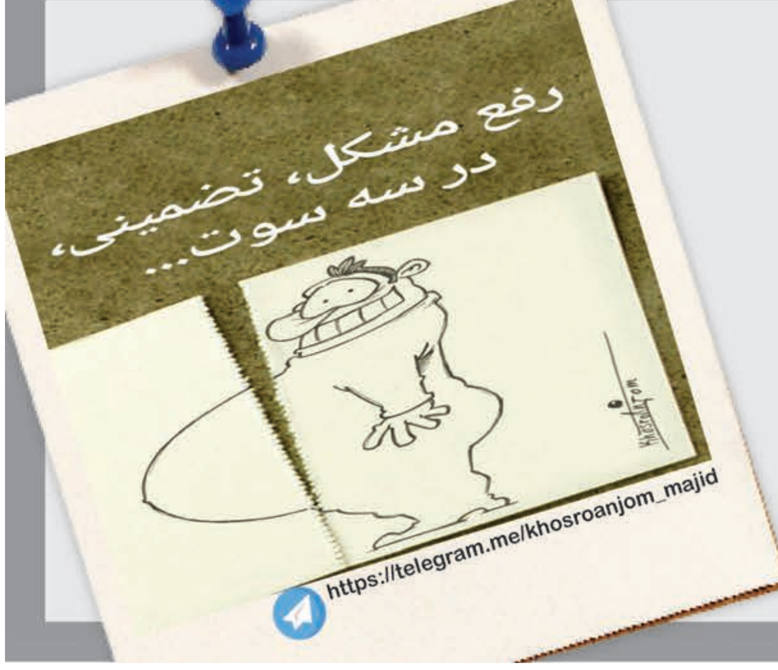
بعد از کار تو معدن سخت‌ترین کار اینه که وقتی از مسافرت برمی‌گردی صندوق عقب ماشینو خالی کنی
تنبل خان